

## بررسی آیین‌ها و آلات بزم در شاهنامه

فاطمه شرفی<sup>۱</sup>، سید علی اکبر شریعتی فر<sup>۲\*</sup> و علی عشقی سردهی<sup>۳</sup>

### چکیده

پژوهش حاضر درصدد بررسی آیین‌ها و آلات بزم در شاهنامه است. از این منظر پس از بسط فضای مفهومی موضوع، به بررسی آیین‌ها و آلات بزم خواهد پرداخت. مطابق با مستندات موضوعی ارائه شده در این پژوهش، روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. یافته‌های تحقیق حکایت از آن دارند که اولاً، در شاهنامه فردوسی از جنگ‌ها و مبارزات پهلوانان سخن به میان آمده است که در میان این ابیات با فزونی آیین‌ها و آلات بزم روبه‌رو می‌شویم، ثانیاً فردوسی از هنر بزم خود برای پروراندن داستان‌های حماسی خود به نحو احسن استفاد نموده‌اند که در میان شاعران معاصر و شاعران بعد از خود کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است، ثالثاً؛ موسیقی بزم شاهنامه نسبت به موسیقی رزم آن- با توجه به موضوع رزمی شاهنامه- از بسامد پایینی برخوردار است، با این حال سازهای بزمی و رزمی همسو با هم در جای جای شاهنامه مشاهده می‌شود.

**کلید واژه‌ها:** شاهنامه فردوسی، اسکندرنامه نظامی، آیین‌ها و آلات.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

<sup>۲</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. (نویسنده مسئول)

shariatifar@iaus.ac.ir

<sup>۳</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۵/۱۰

## مقدمه

انسان‌ها از دیرباز به مناسبت‌های مختلف، جشن‌هایی برپا می‌کردند و به شادی و سرور می‌پرداختند. بزم‌ها مجالسی بودند که برای عیش و شادمانی در بارگاه سلاطین و بزرگان برگزار می‌شد و برپایی آن آداب و رسوم خاص خود را داشت. باده‌نوشی و رامشگری از ارکان برگزاری بزم‌ها بودند، ساقیان مسئول شادخواری و میگساری حاضران بودند و مطربان و مغنیان با آلات و اسباب خود به بزم‌ها رونق و صفا می‌بخشیدند. شاعران وابسته به دربارها نیز سروده‌های خود را همراه با نوای موسیقی خنیاگران می‌خواندند. (ر.ک. قلاوندی و طیبی، ۱۳۹۶: ۱-۹)

شناخت دقیق شکل سازها، طبقه‌بندی آن‌ها، تشخیص چگونگی نواختن آن‌ها و دستیابی به شکل حقیقی آن‌ها می‌تواند علاوه بر گشودن بسیاری از مشکلات به درک درست ابیات نیز کمک شایانی نماید از این رو این مقاله تلاش دارد به بررسی آئین‌ها و آلات بزم در اثر گرانهای فارسی یعنی شاهنامه بپردازد.

## ضرورت پژوهش

از جمله شاعران پارسی‌گو که به این مقوله پرداخته‌اند می‌توان از فردوسی نام برد. از این رو آنچه ضرورت و اهمیت بررسی این مقاله را نشان می‌دهد این است که با توجه به اهمیت موسیقی در شاهنامه و استفاده زیاد ابزار موسیقی در آنها، توجه دقیق به تمام جوانب آن امری ضروری به نظر می‌رسد.

## پیشینه تحقیق

در زمینه معرفی و بررسی انواع آلات رزم و بزم و دلیل به کارگیری آنها در اسکندر نامه نظامی و شاهنامه فردوسی بطور مبسوط رساله‌ای تهیه و تدوین نشده است از کارهای ارزنده‌ای که در این زمینه انجام شده عبارتند از:

«نقش موسیقی در تصاویر شعری شاهنامه»، (۱۳۹۱)، مقاله‌ای است از اصغر جنابی وهاب که برآیند آن می‌رساند که شاهنامه گنجینه‌ای از اطلاعات موسیقی است که عناصر و الگوهای فرهنگی و اندیشه‌های یک جامعه را بازتاب می‌دهد.

«سازشناسی در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» مقاله ارزشمندی از آرش قاسمی است که در آبان ۱۳۹۳ منتشر شده است. نتایج این مقاله گواه آن است که در شاهنامه، سازها با جریان داستان‌ها، رابطه نزدیکی پیدا کرده که عمدتاً همراه با ورود هر شخصیتی، یک ساز نیز ورود پیدا می‌کند و حتی شخصیت‌های داستان‌های شاهنامه، خود نوازندگان زبردستی هستند.

پژوهش در خور دیگر، پایان‌نامه‌ای است که در دانشگاه تهران با عنوان، «بررسی سازهای رزم و بزم در شاهنامه فردوسی»، (۱۳۸۸)، توسط زخرف خانی سمسکنده به راهنمایی سید مصطفی موسوی راد، انجام شده است. در این پایان‌نامه با تقسیم سازها به دو بخش رزمی و بزمی، نوع و نحوه نواختن آنها بررسی شده است.

از شمس الحاجیه اردلانی نیز مقاله‌ای با عنوان «کارکرد عنصر موسیقی و جایگاه رامشگران در شاهنامه فردوسی» در مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد چاپ شده است.

### روش تحقیق

این تحقیق به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است. بدین صورت که پس از مطالعه کتاب‌های مرتبط و گردآوری مطالب مورد نیاز، مطالب مرتبط را مورد بررسی و کندوکاو قرار داده و شواهد مورد نیاز طبقه‌بندی شده است.

### بحث و بررسی

#### بزم و آواز در ادبیات و نحوه پیدایش آن

«طبیعی‌ترین وسیله آواز، سینه و حلقوم طبیعی انسانی و ساده‌ترین وسیله ایجاد وزن، دست‌های آدمی است. انسان با برهم زدن دست‌ها وزن را نگاه می‌داشته و نغمه‌ها و آهنگ‌ها را همراهی می‌کرده است. بعدها بشر از شاخ حیوانات و رویدنی‌هایی که در دسترس داشت، سازهای بادی

مانند بوق و نی را اختراع کرد و با کمک حسن شنوایی سوراخ‌هایی، با توجه به معتقدات نجومی اعداد مقدس، در آن تعبیه نمود که اکنون به صورت‌های گوناگون تکامل یافته است. اکنون انواع سازهای زهی به صورت‌های گوناگون تکامل یافته است مانند: کمانچه، ویولن و غیر این‌ها نیز بشر به اختراع سازهای دیگر توفیق یافته و به تدریج آن‌ها را رو به تکامل برده است. در کاوش‌های باستان‌شناسی سازهای بادی و زهی، چون نی و چنگ و غیر این‌ها یافته‌اند که تاریخ آن‌ها به چند هزار سال پیش می‌رسد. همچنین در سنگ نبشته‌ها و حجاری‌ها بر روی اشیاء یافته شده، صورت این قبیل سازها حک شده است. بشر با اختراع سازها و ادوات موسیقی از الحان و نواهایی که در ذهن او حالت مطبوع و دلپذیر ایجاد می‌کرد، تقلید نموده و پیوسته در راه تکامل آن گام بر می‌دارد.» (مشحون، ۱۳۸۰: ۱۰-۹) «تقریباً همه موسیقی‌شناسان منشأ و ریشه پیدایش و تکامل سازها را در به دیگر زدن اندام‌های مختلف بدن و پای‌کوبی می‌دانند. دست زدن، بشکن زدن و امثال آن، بارزترین نمونه و مثال در این زمینه است که تقریباً در همه جای دنیا متداول است. به عقیده آندره شنفرد پای‌کوبی از اولین مراحل موسیقی‌سازی است، از اینجا است که ریشه‌های بدوی موسیقی و رقص شکل می‌گیرد و موسیقی‌سازی در فرم‌های کاملاً بدوی خود بدون رقص غیرقابل تصور است.» (درویشی، ۱۳۸۰: ۶۴)

### آیین‌ها و آلات بزم در شاهنامه

آیین‌ها و آلات بزم و کاربرد آن‌ها در ادبیات ایران همواره مورد استفاده قرار گرفته است از جمله آثاری که به وضوح بدان‌ها پرداخته‌اند شاهنامه فردوسی است که در زیر بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱. **میگساری:** در داستان‌های گونه‌گون شاهنامه از بزم‌های باده‌خواری، فراوان سخن رفته است که گاه در بهاران به هنگامی که شهریار و یا پهلوانی به نخچیر می‌پردازد و گورخری می‌افکند، بزم باده فراهم آورده، دمی به شادی و رامش می‌گذرانند و گاه پیش از رفتن به پهنه کارزار و نبرد با دشمن و گاه پس از فتح و پیروزی دست به ساغر می‌سایند و همیشه در این گونه بزم‌ها، گل، سنبل، چنگ و عود در کار می‌بود و رامشگران به رامشگری می‌پرداختند:

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد      سده نام آن جشن فرخنده کرد

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۴)

ابلیس بدانگاه که می‌خواهد بیوراسپ را دلیر و خون‌آشام کند، از خویشتن جوانی می‌آراید و به خوالیگری برخاسته، خورش‌های وی را با خون می‌پرورد و بدان‌ها می‌سالخورد می‌افزاید:

به روز چهارم چو بنهاد خوان      خورش ساخت از پشت گاو جوان  
بدو اندرون زعفران و گلاب      همان سالخورده می و مشک ناب

(همان: ۴۷)

بدانگاه که نوذر به پیش سام می‌آید تا پیام منوچهرشاه بگزارد، سام فرمان می‌دهد که خوان بگسترند و ساغر برگیرند و نخستین ساغر به یاد منوچهر شاه بالا می‌برند:

پیام پدر شاه نوذر بداد      به دیدار او سام یل گشت شاد  
نهادند خوان و گرفتند جام      نخست از منوچهر بردند نام  
ز دیدار او رامش جان کنم      چنین داد پاسخ که فرمان کنم

(همان: ۱۹۲)

بدانگاه که سام از نبرد دیوان مازندران و شیران گرگساران پیروز برمی‌گردد و به پیشگاه منوچهر بار می‌یابد پس از آن شهریار از رنج‌های فراوان سام سپاسگزاری می‌کند، بزمی می‌آرایند و می‌در کار می‌آورند و لب به ستایش سپهد می‌گشایند؛ بدین‌سان شب را کوتاه می‌کنند:

چو بشنید گفتار سالار شاه      برافراخت تا ماه فرخ کلاه  
می و مجلس آراست و شد شادمان      جهان پاک دید از بد بدگمان  
چو روز از شب آمد به کوشش ستوه      ستوهی گرفته فرو شد به کوه  
به بگماز کوتاه کردند شب      به یاد سپهد گشادند لب

(همان: ۱۹۷)

چون جشن زناشویی زال و رودابه برگزار می‌شود یک هفته آزرگار با رامش می‌گسارند تا این‌که از ایوان به سوی باغ رفته سه هفته به شادی می‌گذرانند:

برفتند از آنجا به جای نشست      بودند یک هفته با می به دست  
وز ایوان سوی باغ رفتند باز      سه هفته به شادی گرفتند ساز

(همان: ۲۳۳)

چون چشم سام نخستین بار بر چهره زیبا و بر و بالای رستم می‌افتد. خدای را سپاس می‌گزارد و رستم نیز لب به نیایش نیای خود باز می‌کند و از پشت پیل فرود می‌آید و سام وی را در آغوش گرفته، چشم و رویش را می‌بوسد و به شادمانی این دیدار روزگاری دراز به رامش می‌نشینند و جان اندوه را به می‌گساری می‌شکرند:

بدین خوب رویی و این فرّ و یال      ندارد کس از پهلوانان همال  
بدین شادمانی کنون می‌خوریم      به می‌جان اندوه را بشکریم  
(همان: ۲۴۵)

بدانگاه که کاووس از بند دیوان مازندران رها می‌شود و به شهر ایران می‌رسد از زن و مرد فریادهای شادی بلند می‌شود و کشور را آذین می‌بندند؛ به رامش و شادمانی پرداخته و دست به ساغر می‌زنند:

چو کاووس در شهر ایران رسید      ز گرد سپه شد هوا ناپدید  
برآمد همی تا به خورشید جوش      زن و مرد شد پیش او با خروش  
همه شهر ایران بیاراستند      می و رود و رامشگران خواستند  
(همان، ج ۲: ۱۲۴)

تهمتن بدانگاه که با سپاه خود در نخجیرگاه به شادی و رامش و باده‌گساری سرگرم بود، گرازه پیش وی می‌آید و از آمدن لشکر افراسیاب آگاهی می‌دهد:

توای می‌گسار از می‌بابلی      بیمای تا سر یکی بلبلی  
بیمود می‌ساقی و داد زود      تهمتن شد از دادنش شاد زود  
به کف بر نهاد آن درخشنده جام      نخستین ز کاووس کی برد نام  
که شاه زمانه مرا یاد باد      همیشه بروبومش آباد باد  
از آن پس تهمتن زمین داد بوس      چنین گفت کاین باده بر یاد طوس  
سران جهاندار برخاستند      ابا پهلوان خواهش آراستند  
که ما را بدین جام می‌جای نیست      به می‌با تو ابلیس را پای نیست  
می و گرز یک زخم و میدان جنگ      جز از تو کسی را نیامد به چنگ  
می‌بابلی سرخ در جام زرد      تهمتن بروی زواره بخورد

زواره چو بلبل به کف بر نهاد  
 بخورد و ببوسید روی زمین  
 که جام برادر، برادر خورد  
 هم از شاه کاووس کی کرد یاد  
 تهمتن برو برگرفت آفرین  
 هژبر آنک او جام می بشکرد  
 (همان: ۱۶۱)

بدانگاه که سپاه ایران در برابر سهراب ناتوان می شوند، کاووس شاه به دنبال تهمتن کس می فرستد تا  
 هماورد سهراب گردد و کارش را یکسره کند:

بدین چاره جستن ترا خواستم  
 چو آزرده گشتی توای پیلتن  
 بدو گفت رستم که گیهان تراست  
 کنون آمدم تا چه فرمان دهی  
 بدو گفت کاووس کامروز بزم  
 بیاراست رامشگهی شاهوار  
 همی باده خوردند تا نیم شب  
 چو دیر آمدی تندی آراستم  
 پشیمان شدم خاکم اندر دهن  
 همه کهترانیم و فرمان تراست  
 روانت ز دانش مبادا تهی  
 گزینیم و فردا بسازیم رزم  
 شد ایوان به کردار باغ بهار  
 ز خنیاگران برگشاده دولب  
 (همان: ۲۰۵)

سهراب در بزمی که با پهلوانان باده می گسارد، به هومان می گوید که آن شیر مردی که با من نبرد  
 می کرد نشانی های مادر را در او می بینم:

وز آن روی، سهراب با انجمن  
 به هومان چنین گفت: کاین شیرمرد  
 ز بالای من نیست بالاش کم  
 بر و کتف و یالش همانند من  
 نشان های مادر بیابم همی  
 همی می گسارید، با روذن  
 که با من همی گردد اندر نبرد  
 به رزم اندرون، دل ندارد دژم  
 تو گویی نگارنده برزد رسن  
 بدان نیز لختی تبا بم همی  
 (همان: ۲۳۲)

بدانگاه که سیاوش به هفت سالگی می رسد و آرزوی دیدار شهریار می کند رستم وی را به پیشگاه  
 کاووس می آورد و بزرگان از فرّ و شکوه سیاوش در شگفت مانده، بدو آفرین می خوانند و در هر  
 جایی جشن می آریند و در بزمها می و رود در کار گرفته، رامشگران به رامش و شادی می پردازند:

بزرگان ایران همه با نثار  
 ز فر سیاوش فرو ماندند  
 بفرمود تا پیشش ایرانیان  
 به هر جای جشنی بیاراستند  
 به کاخ و به باغ و به میدان اوی  
 برفتند شادان بر شهریار  
 به دادار بر، آفرین خواندند  
 بیستند گردان لشکر میان  
 می و رود و رامشگران خواستند  
 جهانی به شادی نهادند روی  
 (همان، ج ۳: ۱۳)

سیاوش پس از آن که از شبستان کاووس دیدن می‌کند و نیکی‌های پدر را می‌ستاید، شهریار بسیار شادمان می‌شود، ایوان را از برای فرزند می‌آراید و فرمان می‌دهد بزم می و نای و بربط فراهم آرند:

ز گفتار او شاد شد شهریار  
 می و بربط و نای بر ساختند  
 بیاراست ایوان چو خرم بهار  
 دل از بودنی‌ها پیرداختند  
 (همان: ۱۸)

پس از آن که سیاوش از میان خرمن آتش می‌گذرد و بی‌گناهی خویش را پدید می‌آورد شهریار وی را می‌نوازد و دستور می و رامشگر می‌دهد و سه روز به میگساری و رامش می‌پردازد:

به ایوان خرامید و بنشست شاد  
 می آورد و رامشگران را بخواند  
 کلاه کیانی به سر برنهاد  
 همه کام‌ها با سیاوش براند  
 سه روز اندر آن سور می درکشید  
 نبد بر در گنج بند و کلید  
 (همان: ۳۷)

پور زال، کیخسرو را به گرفتن شهری که در سیستان است و به توران باژ و ساو می‌پردازد، برمی‌انگیزد و پیشنهاد می‌کند که فرامرز با سپاهی گران، بدان مرز رهسپار گردد و آن جا را بگشاید و کیخسرو از این پیشنهاد شادمان می‌شود و فرمان می‌دهد که بزم می بگسترند و سران با فرامرز و پیلتن به باده خوردن می‌پردازند:

بفرمود خسرو به سالار بار  
 می آورد و رامشگران را بخواند  
 که خوان از خورشگر کند خواستار  
 سران با فرامرز و با پیلتن  
 وز آواز بلبل همی خیره ماند  
 غریونده نای و خروشنده چنگ  
 همی باده خوردند بر یاسمن  
 به دست اندرون دسته بوی و رنگ



همه تازه روی و همه شاد دل      ز درد و غمان گشته آزاد دل  
(همان: ۲۴)

بدانگاه که تهمتن از جنگ افراسیاب پیروز برمی گردد و به شهریار ایران کیخسرو آگهی می‌رسد، همه شهر به آیین می‌آیند و می و رود و رامشگر می‌جویند و به شادی و رامش می‌پردازند:

چو آگاهی آمد ز رستم به شاه      خروش آمد از شهر و از بارگاه  
از ایران تیره برآمد به ابر      که آمد خداوند کوپال و بیر  
یکی شادمانی بد اندر جهان      خنیده میان کهان و مهان  
دل شاه شد چون بهشت برین      همی خواند بر کردگار آفرین  
بفرمود تا پیل بردند پیش      بجنید کی خسرو از جای خویش  
جهانی به آیین شد آراسته      می و رود و رامشگر و خواسته  
(همان، ج ۴: ۲۹۷)

رویین پیران بدانگاه که از سوی افراسیاب به دربار شهریار ایران نامه می‌آورد، گودرز یک هفته از وی پذیرایی می‌کند و بزم می و رود از بهر وی می‌آراید:

به یک هفته گودرز با رود و می      همی نامه را پاسخ افگند پی  
ز بالا چو خورشید گیتی فروز      به گیتی سپهد گه نیم روز  
می و رود و مجلس بیاراستی      فرستاده را پیش خود خواستی  
(همان، ج ۵: ۱۵۳)

افراسیاب در دژ گنگ پس از داد و دهش فراوان و استوار ساختن آن، با پیرامونیان خود به شادی و رامش می‌نشیند و به نوای چنگ‌نوازان پی‌چهره گوش می‌دهد و از لب ترکان زیباروی سرود می‌شنود و از دست میگساران سمن بر ساغر می‌گیرد و این چنین دو هفته به رامش و شادی می‌گذراند:

چو آسوده شد زین به شادی‌نشست      خود و جنگ‌سازان خسرو پرست  
پری چهره هر روز صد چنگ زن      شدندی به درگاه شاه انجمن  
شب و روز چون مجلس آراستی      سرود از لب ترک و می‌خواستی  
(همان، ج ۵: ۲۹۹)

میرین چندان دلاوری ندارد که گرگ آدم‌خوار را به خاک افکند تا دختر قیصر را به همسری وی دهند و هم‌اکنون به راهنمایی هیشوی بر سر راه گشتاسپ، شاهزادهٔ دلیر ایرانی نشسته، بزمگاهی آراسته‌اند و آمدن وی را چشم می‌دارند و چون چهارمین ساغر می‌بالا می‌برند، گرد سواری از دور پدیدار می‌گردد و پس از اندک زمانی گشتاسپ سر می‌رسد:

بیایید هم‌اکنون ز نخچیرگاه	به ما بر بود بی‌گمانیش راه
می و رود آورد با بوی و رنگ	نشستند با جام زرین به چنگ
هم‌آنکه که شد جام می بر چهار	پدید آمد از دشت گرد سوار

(همان، ج ۶: ۲۷)

چون گرگ آدم‌خوار به دست گشتاسپ شاهزادهٔ ایرانی کشته می‌شود، میرین شتابان به سوی قیصر رهسپار می‌شود و چنین وانمود می‌کند که وی با کوشش‌های فراوان، گرگ را به خاک افکنده است. قیصر از گفتار میرین شادمان شده، فرمان می‌دهد که برای آوردن لاشهٔ جانور گردونه‌ای ببرند و سراپرده از شهر به دشت کشند و بزم باده فراهم آرند:

بیایید قیصر ز گفتار اوی	برافروخت پژمرده رخسار اوی
بفرمود تا گاو و گردون برند	سراپرده از شهر بیرون برند
یکی بزمگاهی بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند

(همان: ۳۵)

بدانگاه که اسفندیار از هفت‌خوان پیروز برمی‌گردد و به پیشگاه شهریار فراز می‌رسد، گشتاسپ فرمان می‌دهد که بزمگاهی بیارایند. چون خوان گسترده می‌شود میگساران، می‌خسروانی در دست گرفته، به کار می‌ایستند و چهرهٔ بزم‌نشینان را از می‌ناب گلگون می‌سازند:

بیاراست گشتاسپ ایوان و تخت	دلش گشت خرم بدان نیک‌بخت
به ایوان‌ها در نهادند خوان	به سالار گفتا مهان را بخوان
بیامد ز هر گنبدی میگسار	به نزدیک آن نامور شهریار
می‌خسروانی به جام بلور	گسارنده می‌داد رخشان چو هور
همه چهره دوستان بر فروخت	دل دشمنان را به آتش بسوخت

پسر خورد با شرم یاد پدر      پدر همچنان نیز یاد پسر

(همان: ۲۱۴)

باده خوردن در نخستین شب دیریاز سال که امروز شب یلدا نامیده می شود و پیشینیان آن را شب اورمزد ماه دی می گفتند، ستوده می بود چنانکه این آیین امروز با اندک دگرگونی بر جای است و آن این که در همان شب مردم آذربایجان هندوانه خورند:

شب اورمزد آمد و ماه دی      ز گفتن بیاسای و بردار می

(همان، ج ۷: ۲۰۶)

بهرام گور روزی به خانه دهقانی می رود و کنیزکی ماهروی، بزم را با گل و شنبلیله می آراند و خوان می گسترد و باده فراز می آورد. نخست میزبان دست به ساغر می یازد و پیش خور می کند. سپس کنیزک ساغر از بادۀ گلرنگ لبریز کرده، به دست شهریار می دهد و وی بی بیم و هراس به بادۀ گساری می آغازد:

کنیزک ببرد آبدستان و تشت	ز دیدار مهمان همی خیره گشت
چو شد دست شسته می و جام خواست	به می رامش و نام و آرام خواست
کنیزک بیاورد جامی نبید	می سرخ و جام و گل و شنبلیله
بیازید دهقان به جام از نخست	بخورد و به مشک و گلابش بشست

(همان: ۳۵۱)

۴-۲. خنیاگری: در داستان های شاهنامه گاه گاهی به بزم هایی بر می خوریم که فردوسی با اندیشه توانا و هنر والای خود آن ها را آن چنان که در افسانه های باستانی ایران آمده است، در کالبد سرودهای نغز و شیوایی نمایش می دهد و هنر خنیاگری را که پرورده جان، نوازشگر روان، نماینده کرانه های دور دست زندگی و نشان دهنده رد پای آرزوهای گمشده آدمیان است، با بهترین شیوه ای می ستاید و بزمی را که در آن شهریار بر فراز تخت زرین و پهلوانان در پیرامون آن نشستند و میگساران سر و بالای، ساغر به دست در پیشگاه شاه ایستاده و رامشگران به رامش پرداخته اند و خنیاگران سرود انداخته بر بزم می نوازند، نمونه کوچکی از آن ها را در این داستان می خوانیم که چون کاووس بر گاه پدر می نشیند و سراسر جهان بدو رام و راه شهریاری همه بر

وی هموار می‌شود و زمان و زمین بنده‌وار به فرمان وی کمر می‌بندد در یک روز بهاری با پهلوانان در گلشنی به هم می‌نشینند و به گساریدن باده خوشگوار دست می‌برد و در این هنگام رامشگری دیو از شهر مازندران به پیش پرده‌دار فرا می‌رسد و چنین می‌گوید که من رامشگری خوشنوازم اگر در من شایستگی بندگی می‌بینی مرا به رفتن در پیشگاه شاه ره بگشا، پرده‌دار خرامان بر شهریار رفته، می‌گوید رامشگر بربط‌نوازی بر در است و کاووس وی را بر می‌دهد تا در کنار رود سازان بنشیند و آنچه از هنر دارد، فرا نماید بدانگاه که دسته نوازندگان با هم به نواختن می‌پردازند، رامشگر دیو سرود مازندرانی برمی‌آورد و بر و بوم و بوستان و مرغزار و آب و جویبار شهر خود را می‌ستاید و چون سرود شورانگیز با نوای دلکش بربط در هم می‌آمیزد آن‌چنان در دل و جان شهریار می‌نشیند که به گشودن مازندران یا شهر دیوان کمر می‌بندد و این داستان کم و بیش یادآور داستان سراینده روشندل ایران، رودکی است که با خواندن سرود دل‌انگیزی و با نواختن رود و یا چنگی توانست شاه سامانی را که از بخارا دل‌کنده بود، برانگیخته بدان شهر بازگرداند:

بفرمود تا پیش او خواندند	بر رود سازانش بنشانند
به بربط چو بایست بر ساخت رود	بر آورد مازندرانی سرود
که مازندران شهر ما یاد باد	همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست	به کوه اندرون لاله و سنبلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار	نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل به باغ اندرون	گرازنده آهوبه راغ اندرون
همیشه بیاساید از خفت و خوی	همه ساله هر جای رنگست و بوی
گلابست گویی به جویش روان	همی شاد گردد ز بویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین	همیشه پر از لاله بینی زمین
همه ساله خندان لب جویبار	به هر جای باز شکاری به کار
سراسر همه کشور آراسته	ز دیبا و دینار وز خواسته
بتان پرستنده با تاج زر	همه نامداران به زرین کمر
چو کاووس بشنید از او این سخن	یکی تازه اندیشه افگند بن

دل رزمجویش بیست اندران      که لشکر کشد سوی مازندران  
(شاهنامه، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۷)

بیژن که به افسون گرگین به دام مهر منیژه دختر افراسیاب گرفتار آمده است به سوی چادر  
منیژه نزدیک می شود و می بیند که دخترکان خنیاگر سرگرم نواختن رود و خواندن سرود هستند:

به نزدیک آن خیمه خوب چهر      بیامد بدلش اندر افروخت مهر  
همه دشت ز آوای رود و سرود      روان را همی داد گفتی درود  
(همان، ج ۵: ۱۸)

چون بیژن به چادر راه می یابد به فرمان منیژه چادر را از بیگانه می پردازند و نشستگاه رود و  
می، می سازند و پرستندگان با بربط و چنگ رامشگری می آغازند:

سوی خیمه دخت آزاده خوی      پیاده همی گام زد به آرزوی  
به پرده درآمد چو سرو بلند      میانش به زرین کمر کرده بند  
منیژه بیامد گرفتش به بر      گشاد از میانش کیانی کمر  
(همان: ۲۱)

منیژه چون بیژن را در بی هوشی به ایوان افراسیاب می برد، به شادی دل وی بزمی می آراید که  
پری چهرگان در آن رود می نوازند:

منیژه بدو گفت دل شاد دار      همه کار نابوده را باد دار  
به مردان زهرگونه کار آیدا      گهی بزم و گه کارزار آیدا  
ز هر خرگهی گل رخی خاستند      به دیبای رومی بیاراستند  
پری چهرگان رود برداشتند      به شادی همه روز بگذاشتند  
(همان: ۲۳)

بهرام در یکی از نخچیرهای خود که بار و بنه به نخچیرگاه می کشد، صد شتر رامشگر همراه  
خود می برد:

صد اشتر بد از بهر رامشگران      همه بر سران افسر از گوهران  
(همان، ج ۷: ۳۴۰)

بدانگاه که «به رزین» مرزبان در باغ خود از بهرام گور پذیرایی می‌کند، دختران خود را که یکی پای کوب و دیگری چنگ زن و سومی خنیاگر بود، به پیش بهرام می‌فرستد و چون بهرام آن‌ها را هنرمند می‌یابد از مرزبان می‌پرسد که اینان دختران کی هستند که با تو بدین شادمانی می‌زیند؟ مرزبان چنین پاسخی می‌آورد:

چنان دان که این دلبران منند	پسندیده و دختران منند
یکی چامه گوی و یکی چنگ زن	سیم پای کوبد شکن بر شکن
چهارم به کردار خرم بهار	بدین سان که بیند همی شهریار
بدان چامه زن گفت کای ماه روی	پپرداز دل چامه شاه گوی
بتان چامه و چنگ برخاستند	یکایک دل از غم پرداختند

(همان: ۳۴۳)

به فرمان بهرام گور، ماهیار بار دیگر بزم می‌آراید و خوان می‌گسترد و چون سر شهریار از باده ناب گرم می‌شود، دختر وی آرزو را بر کرسی زرین می‌نشانند تا برای شهریار چنگ بنوازد و چامه بخواند:

چونان خورده شد آرزو را بخواند	به کرسی زر پیکرش بر نشانند
بفرمود تا چنگ برداشت ماه	بدان چامه کز پیش فرمود شاه
چنین گفت کای شهریار دلیر	که بگذارد از نام تو بیشه شیر
تویی شاه پیروز و لشکرشکن	همان روی چون لاله اندر چمن
به بالای تو بر زمین شاه نیست	به دیدار تو بر فلک ماه نیست

(همان: ۳۵۹)

بهرام گور که به خنیاگران و رامشگران دل‌بستگی می‌داشت. فرمان می‌دهد که گروهی از هنرمندان و هنرپیشگان را به نام لوری و یا لولی از هندوستان به ایران بیاورند و در شهرهای گوناگون جای دهند تا توده‌های مردم را به رامشگری خود سرگرم دارند و فردوسی چنین می‌آورد:

مگر مرد روی کز شهریار	بنالد همی از بد روزگار
که چون می‌گسارد توانگر همی	به سر بر ز گل دارد افسر همی
به آواز رامشگران می‌خورند	چو ما مردمان را به کس نشمرند

تهی دست بی‌رود و گل می‌خورد  
 بخندید زان نامه بیدار شاه  
 به نزدیک شنگل فرستاد کس  
 از آن لوریان برگزین ده هزار  
 به ایران فرستش که رامشگری  
 چو بر خواند آن نامه شنگل تمام  
 به ایران فرستاد نزدیک شاه

توانگر همانا ندارد خرد  
 هیونی برافگند پویان به راه  
 چنین گفت کای شاه فریادرس  
 نر و ماده بر زخم بربط سوار  
 کند پیش هر کهتری بهتری  
 گزین کرد زان لوریان بنام  
 چنان کان بود در خور نیک خواه  
 (همان: ۴۵۱)

نام برخی سرودها و سازها و خنیاگرانی که در شاهنامه آمده است:  
 آهنگ

جهاندار از آن چامه و چنگ اوی  
 ز دیدار و بالا و آهنگ اوی  
 (همان: ۳۵۳)

آهنگ پیکار گرد

که پیکار گردش همی خواندند  
 همی نام از آواز او راندند  
 (همان، ج ۹: ۲۸۸۹)

آهنگ داد آفرید

سرودی به آواز خوش برکشید  
 که اکنون تو خوانیش داد آفرید  
 (همان: ۲۸۸۳)

پری چهره چنگ زن

پری چهره هر روز صد چنگ زن  
 شدندی به درگاه شاه انجمن  
 (همان، ج ۵: ۲۹۹)

پای کوب

یکی پای کوب و دگر چنگ زن  
 سدیگر خوش آواز لشکر شکن  
 (همان، ج ۷: ۳۴۳)

## ترک سرود خوان

شب و روز چون مجلس آراستی  
سرود از لب ترک و می خواستی  
(همان، ج ۵: ۲۹۹)

## چنگ

غریونده نای و خروشنده چنگ  
به دست اندرون دسته بوی و رنگ  
(همان، ج ۴: ۲۴)

## خنیگر

ابا چاکر و شمع و خنیگران  
بیامد و را دید مرده چنان  
(همان، ج ۲: ۲۰۹)

## رامشگر

بهر جای جشنی بیاراستند  
می و رود و رامشگران خواستند  
(همان، ج ۳: ۱۳)

## رباب

در آن خانه سیصد پرستنده بود  
همه با رباب و نیید و سرود  
(همان، ج ۵: ۲۴)

## سرود

شب و روز چون مجلس آراستی  
سرود از لب ترک و می خواستی  
(همان: ۲۹۹)

## سرود پهلوانی

که چون باربد کس چنان زخم رود  
نداند نه آن پهلوانی سرود  
(همان، ج ۹: ۲۸۸۳)

## سرود مازندرانی

به بریط چو بایست برخاست رود  
برآورد مازندرانی سرود  
(همان، ج ۲: ۸۷)



## نتیجه‌گیری

با بررسی این مقاله می‌توان نتایج زیر را برشمرد:

**اولاً؛** آیین و آلات بزم همواره در تاریخ بشر وجود داشته و نمود این موضوع را در آثار به جا مانده از تمدن‌ها، در ادبیات و شعر، در کتیبه‌ها و دست‌نوشته و غیره دیده می‌شود، این موضوع هم در ایران که بزرگ‌ترین امپراتوری زمان خود بوده و با قبایل و اقوام دیگر در جنگ و نزاع بوده این موضوع وجود دارد که شاهنامه فردوسی به وضوح به آنها پرداخته است.

**ثانیاً؛** موسیقی در شاهنامه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سازهایی که در شاهنامه به کار رفته‌اند به صورت سازهای رزمی که از آنها برای شروع و همراهی در جنگ‌ها، پهلوانی‌ها، رژه سربازان و اعلام و خبر وقایع متعدّد استفاده می‌گردد که می‌توان از سازهای رزمی، بوق، تیسره، جرس، زنگ، کوس، شیپور هندی، درای و طبل و ... سازهای بزمی مثل بریط، چنگ، دف، نای، رباب، رود و ... اشاره کرد که در جای دیگر با ذکر نمونه به آنها پرداخته خواهد شد.

**ثالثاً؛** موسیقی شاهنامه را به طور کلی می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: موسیقی بزم و موسیقی رزم؛ با توجه به بسیاری از اشعار شاهنامه در می‌یابیم که از بسیاری از سازها با همراهی هم و در کنار هم سخن به میان آمده است؛ گویا سازها همراه هم و یا مکمل یکدیگرند. با آشنایی به سازهای موجود در شاهنامه و با شناخت داستان‌های گوناگون شاهنامه درمی‌یابیم که ساز و موسیقی در تمامی داستان‌های آن وجود دارد.

## فهرست منابع و مأخذ

## الف: کتابنامه

- ۱- درویشی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *دایره المعارف سازهای ایران*، تهران: ماهور، چاپ اول.
- ۲- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، جلد اول، تهران: آموزش انقلاب، چاپ پنجم.
- ۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، جلد اول، مهری بهفر، تهران: هیرمند، چاپ اول.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۵)، *شاهنامه فردوسی*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران: قطره.
- ۶- مشحون، حسن، (۱۳۸۰)، *تاریخ موسیقی ایران*، تهران، نشر نو، چاپ اول.

## ب: مقالات

- ۶- اردلانی، شمس‌الحاجیه، (۱۳۹۱)، «کارکرد عنصر موسیقی و جایگاه رامشگران در شاهنامه فردوسی»، *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد*، شماره ۳۴، تابستان، صص: ۱۶۱-۱۸۲.
- ۷- جنابی وهاب، اصغر، (۱۳۹۶)، «نقش موسیقی در تصاویر شعری شاهنامه»، [a.janabi@live.com](mailto:a.janabi@live.com)
- ۸- خانی سمسکنده، زخرف، (۱۳۸۸)، «بررسی سازهای رزم و بزم در شاهنامه فردوسی»، پایان‌نامه دانشگاه تهران.
- ۹- قاسمی، آرش، (۱۳۹۳)، «سازشناسی در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی»، مرکز موسیقی حوزه هنری.
- ۱۰- قلاوندی، زیبا؛ طیبی، سرور، (۱۳۹۶)، «بزم و طرب و آیین‌های آن در اشعار غنایی قرن چهارم و پنجم»، *نهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*.